

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال سوّم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م، صص ۱۲۳-۱۴۷

## تأثیر اندیشه‌های خیّامی در شعر سید قطب<sup>۱</sup>

ایوب مرادی<sup>۲</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور کردستان

### چکیده

اندیشه‌ها و تأملات فلسفی خیّام، تأثیری ژرف بر شعر و ادب معاصر عربی گذاشته‌اند. سایه پرسش‌های حیرت‌آلود او که از طریق ترجمه رباعیات به زبان عربی در جهان عرب نفوذ کرده، در جای‌جای آثار ادبی و در شعر بسیاری از شاعران معاصر عرب بوضوح مشاهده می‌گردد. سید قطب، ادیب، متفکر و شاعر نام‌آشنای معاصر مصری، از جمله شاعرانی است که در آثار ادبی - نقدی خود از خیّام و تأملات فلسفی او فراوان سخن گفته است و علاوه بر آن، در شعر نیز، از اندیشه‌های خیّام عمیقاً متأثر بوده است. پژوهش حاضر، با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بررسی دیدگاه‌های سید قطب درباره خیّام، شعر او را از منظر تأثیرپذیری از اندیشه‌های خیّامی واکاوی نموده است. یافته‌های این پژوهش گویای آنند که سید قطب در یک مرحله از عمرش، دچار یک نوع سرگشتگی بوده است و اشعاری که او در این برهه زمانی سروده است، آمیخته به حیرت و به شدت متأثر از اندیشه‌های خیّام است.

**واژگان کلیدی:** شعر سید قطب، رباعیات خیّام، شعر معاصر مصر، ادبیات تطبیقی.

## ۱. پیشگفتار

ابوالفتح، عمر بن خیّام نیشابوری (۴۳۹-۵۲۶ق) را بحقیقت باید از نام‌آورترین و سرشناس‌ترین شاعران و ادیبان ایرانی در جهان معاصر عرب دانست که به دلیل نوع جهان‌بینی و اندیشه‌های خاصی که داشت، توجه بسیاری از شاعران معاصر عربی را به خود جلب نموده است و «به جرأت می‌توان گفت: عرب‌های معاصر حتی بیشتر از شاعران کلاسیک خود، متوجه خیّام و رباعیات او شده‌اند»<sup>(۱)</sup> (محسنی‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۱)؛ چراکه رباعیات خیّام، کم‌حجم ولی عمیق و پر محتوایند و به عقیده علامه جعفری (۱۳۷۲: ۱۱۵)، مطالب حکیم عمر خیّام باید حقیقتی را بر معرفت مخاطب بیفزاید و از سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی به دور باشد.

در این میان، مصری‌ها که دارای رابطه فرهنگی و ادبی درازمدتی با ایرانیان هستند، نخستین کسانی بودند که به خیّام و رباعیاتش توجه نشان دادند و به طور کلی در زمینه ترجمه این رباعیات و رواج اندیشه‌های خیّامی در جهان عرب، پیشتاز بودند. «احمد حافظ عوض»، ادیب و مترجم مصری، اولین کسی بود که در سال ۱۹۰۱ م، نه رباعی از رباعیات خیّام را از انگلیسی به عربی ترجمه کرد و آن‌ها را در مقاله‌ای با عنوان «شعراء الفرس عمر الخیّام» (المجلّة المصریة، ۱۹۰۱: ش ۷) منتشر نمود؛ اما «احمد رامی»، شاعر مشهور و معاصر مصری، با ترجمه رباعیات خیّام، گامی محکم در این زمینه برداشت؛ تا آن‌جا که آشنایی ادیبان و شاعران معاصر عرب با خیّام را، باید مرهون ترجمه او از رباعیات خیّام دانست. همچنین «محمد سباعی»، شاعر مصری در سال ۱۹۱۷ م و «احمد زکی ابوشادی» نیز در سال ۱۹۲۵، به ترجمه منظوم رباعیات خیّام پرداختند. از سویی دیگر، تأثیرگذاری این رباعیات بر شاعران جماعت دیوان از جمله «عبّاس محمود عقاد»، به حدّی زیاد بود که وی نخستین مقالات خود را در سال ۱۹۰۸ م، درباره رباعیات خیّام نگاشت. این اثرگذاری در دیگر شاعران این جماعت هم چون عبدالرحمن شکری (۱۸۸۶-۱۹۵۸ م) و ابراهیم عبدالقادر مازنی (۱۸۹۰-۱۹۴۹ م) و گروهی دیگر نیز برجسته و غیر قابل انکار است (بکار، ۲۰۰۴: ۶۷).

سید قطب<sup>(۲)</sup>، ادیب و شاعر نام‌آشنای معاصر مصری، از جمله ادیبانی بود که نگاه ویژه‌ای به شخصیت خیّام و اندیشه‌های او داشت. علت چنین توجهی، از یک سو به دلیل شهرت وسیع رباعیات خیّام در جهان عرب و بویژه مصر و از سوی دیگر، به علت تشابه روحی و فکری سید قطب با اندیشه‌های خیّام بود؛ چراکه سید قطب، مرحله‌ای از حیاتش را در سرگشتگی ذهنی سپری کرد و حتی نخستین مجموعه شعری خود را «الشّاطیّ المجهول» (کرانه‌های ناپیدا) نام‌گذاری کرد که همین امر،

دلالت بر اوج سرگشتگی وی دارد. تلاش برای کشف مجهولات و امور پنهان و رمز و رازهای زندگی و هستی، از مسائلی بود که بنا به گفته سید قطب (۱۹۹۲: مقدمه دیوان، ۳۴)، در شعرش دارای صورت‌های متعددی بوده و بخش وسیعی از توجه شاعر را به خود جلب کرده است. علاوه بر این، سید قطب در آغاز سرایش شعر، از شاگردان و پیروان «عقاد» بود و «از حیث نظری و عملی، از میان شاعران هم‌عصر خودش، بیشترین تأثیر را از عقاد داشت» (عبدالحمید، ۱۴۱۶: ۱۲۳)؛ از این رو جای شگفتی نیست که سید قطب به خیّام و رباعیاتش اهتمام ویژه‌ای نشان داده و حتی از اندیشه‌های خیّام نیز تأثیر پذیرد؛ چرا که «عقاد»، پس از «احمد حافظ عوض» (۱۸۷۷-۱۹۵۰ م)، دومین ادیب معاصر عرب بود که در مورد خیّام و افکار او مقالاتی را منتشر ساخت (نک: بکار، ۲۰۰۴: ۱۳-۸۶).

غالب اشعاری که سید قطب در راستای اندیشه‌های خیّامی سروده است، از قالبی قصصی و روایی برخوردارند و از نوع شعر «تأمّلی» و ژرف‌اندیشی است؛ به نحوی که «بعضی از اشعار او از ژرف‌اندیشی خاصی برخوردار است» (میرقادری، ۱۳۸۵: ۲۹۴) و می‌توان «سید» را از جنبه‌ای، شاعری تأمّلی دانست.

رویکرد این تحقیق به صورت تطبیقی است که در آن به مقایسه اشعار خیّام و سید قطب باهم، با توجه به «متن شعری» پرداخته است و به مقایسه اندیشه‌های مشترک دو شاعر می‌پردازد؛ چرا که امروزه، مطالعه شباهت موجود در بین آثار ادبی ملل مختلف، از حوزه‌ها و میادین مورد اتفاق مکتب‌های فرانسه و امریکا است (نک: خطیب، ۲۰۰۱: ۸۷). علّت تطبیق اشعار سید قطب با خیّام نیز، از یک سو به دلیل آشنای سید قطب با رباعیات خیّام و اندیشه‌های وی بوده و از سوی دیگر به این دلیل است که سید قطب در برهه‌ای از زندگی خود در سرگشتگی روحی به سر برده که در این زمینه، سروده‌هایش رنگ و بوی خیّامی به خود گرفته‌اند.

## ۲. پرسش‌های پژوهش

در این مقاله، به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بررسی اشعار سید قطب، در صدد نمایاندن مشابهت‌های فکری او با رباعیات خیّام و اندیشه‌های وی هستیم و به دو پرسش زیر پاسخ داده خواهد شد:

۱- آشنایی سید قطب با خیّام چه میزان است و چه دیدگاه‌هایی درباره او می‌دهیم؟

۲- بازتاب اندیشه‌های خیّام در شعر سید قطب چگونه است؟

### ۳. پیشینه پژوهش

درباره شخصیت خیّام و تأثیر اندیشه‌های او، مقالات و پژوهش‌های بسیاری در ایران و جهان عرب صورت گرفته است که برشمردن تمامی آنها، از حوصله این مقاله خارج است؛ اما درباره اثرگذاری افکار خیّامی بر شعر سرایندگان معاصر عرب، می‌توان به این مقالات اشاره کرد: «الدّهول والغموض بین الخیّام وإیلیا أبی ماضی» از علی پیرانی شال (الجمعیة الإیرانیة للغة العربیة وآدابها، ۱۳۸۸)؛ «الموت الخیّامی فی شعر صلاح عبدالصّبور» از فرامرز میرزایی و علی پروانه (اللغة العربیة وآدابها، ۱۳۸۸)؛ «مرگ اندیشی خیّامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی: صلاح عبدالصّبور و نادر نادرپور» از فرامرز میرزایی و دیگران (پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۱۳۸۹). ناصر محسنی‌نیا نیز در مقاله‌ای با عنوان «خیّام‌پژوهی با تکیه بر جهان معاصر عرب» (متن‌شناسی ادب فارسی، ۱۳۸۹)، به بررسی مطالعات و پژوهش‌های انجام شده درباره خیّام و رباعیات او در دنیای معاصر عرب می‌پردازد.

درباره سید قطب، مقالات بسیاری اندیشه‌های دینی و سیاسی او را بررسی کرده‌اند؛ اما تا کنون، پژوهش‌های چندانی در زمینه ادبیات و بویژه اشعار او صورت نگرفته و تنها می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد:

«سید قطب، نویسنده معاصر مصر» از علی منتظمی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، پاییز و زمستان ۱۳۷۵ ش) که به بررسی مختصر زندگی و فعالیت‌های دینی و ادبی سید پرداخته است؛ «نگاهی به مراحل و ویژگی‌های نقد ادبی سید قطب» از خلیل پروینی و حسین چراغی‌وش (مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، تابستان ۱۳۸۵) که نگاه ناقدانه سید قطب و مؤلفه‌های آن را واکاوی می‌کند؛ «قیاس خاصیت تنوع مفردات في الأسلوب: دراسة تطبيقية لنماذج من كتابات محمد مندور وسید قطب ومحمد غنیمي هلال» از هومن ناظمیان (مجله اللغة العربیة وآدابها، شتاء ۱۴۲۷ ق) که بحثی زبان‌شناسانه را از خلال آثار این سه نویسنده بررسی کرده است؛ «سید قطب و تراثه الأدبی والتقدی» از حسن سرباز (مجله اللغة العربیة وآدابها، جامعة طهران (فردیس قم)، ربیع وصیف ۱۴۳۱ ق) که تنها به ذکر آثار ادبی سید و تعریف مختصری از آن پرداخته است؛ «خصائص التصوير الفنی فی شعر سید قطب» از کمال احمد غنیم و حنان احمد غنیم (مجله الجامعة الإسلامية (سلسلة الدراسات الإنسانية)، غزة - فلسطين، يناير ۲۰۰۸) که زیبایی‌های بلاغی را در شعر سید قطب بررسی می‌کند. «بررسی تطبیقی رماتیک در اشعار سید قطب و نادر نادرپور» از یحیی معروف و فاروق نعمتی (نشریه ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۰) که نویسندگان در آن به

بررسی مضامین مشترک دو شاعر در حوزهٔ رمانتیسم پرداخته‌اند. بر این اساس، مقاله حاضر، گوشه‌ای از دنیای فکری سید قطب را پیش از وارد شدن به مسائل دینی و اسلامی نشان خواهد داد.

#### ۴. پردازش تحلیلی موضوع

##### ۴-۱. سید قطب و سرگشتگی روحی و فکری

یکی از اندیشه‌های انسان مدرن و یکی از ویژگی‌های برجستهٔ فکری و اجتماعی در عصر کنونی، پدیدهٔ شک و شکاکیت از یک سو و حاکمیت احتمال و عدم قطعیت<sup>۱</sup> از سوی دیگر است؛ چنان‌که متفکران فراوانی هم‌چون فروم (۱۳۸۵: ۵۶)، به این مسأله پرداخته‌اند و بزرگ‌ترین رنج انسان معاصر را تنهایی، سرگردانی، تردیدها و... می‌دانند. سید قطب پیش از گام نهادن در مسیر اسلام، مرحلهٔ سردرگمی فکری را در حیات خود تجربه کرد. او در این مرحله از زندگی خود، از ماهیت جهان پیرامونش و رسالتی که در این دنیا دارد، بی‌اطلاع بود و تلاش می‌نمود تا پرده از راز و رمز جهان هستی بردارد. این مرحلهٔ سردرگمی فکری، برهه‌ای از زندگی وی بود که در آن «اصول و اندیشه‌های خود از هستی، از زندگی و از انسان را، از منابع و فلسفه‌های مادی‌گرای اروپایی برگرفت که به علت تعارض با آموخته‌های اسلامی که از دوران کودکی و نوجوانی و در دوران مختلف تحصیل کسب کرده بود، در درون وی ایجاد اضطراب، تردید، دغدغه و نگرانی کرد» (الخالدی، ۱۹۹۱: ۲۱۳).

سید قطب بعدها و در تفسیرش فی *ظلال القرآن*، به لطف خداوند در انتقال دادن وی از دنیای تحیر و تردید و سرگشتگی، به جهان ایمان، رضایت و یقین، بارها اعتراف می‌کند (همان: ۲۶۱)؛ از جمله اینکه او در خلال تفسیر سورهٔ «حجرات»، معرفت ایمانی را موجب از میان رفتن تردید، اضطراب و حیرت فکری دانسته و معتقد است که در سایهٔ چنین بینشی، انسان مؤمن نسبت به رویدادهایی که در اطراف او رخ می‌دهند، آرامش و رضایت کسب می‌کند؛ بدین ترتیب، فرد مؤمن خواهد دانست که از کجا آمده است؟ آمدنش بهر چه است؟ به کجا رهسپار می‌شود؟ و در آن‌جا در چه وضعیتی خواهد بود؟ (قطب، ۱۹۸۸: ج ۶: ۳۳۵۲). «سید» آن‌گاه، با گریزی به یک رباعی خیّام که دربردارندهٔ سرگردانی او در برابر جهان هستی، تولد و مرگش است<sup>(۳)</sup>، بیان می‌کند که چنین اعتقادی به دلیل عدم شناخت و معرفت لازم، از حکمت نهفته در آمدن و رفتن، ماهیت مسیر و مبدأ و مقصود ناشی می‌شود (همان).

## ۴-۲. دنیای خیام از نگاه سید قطب

سید قطب به عنوان یکی از ادیبان نکته‌سنج و ژرف‌گرای مصری، پیش از هر چیز، یک ناقد بزرگ است و از پیشگامان عرصه نقد ادبی عربی به شمار می‌رود. او «از عمق وجود، با آثار ادبی و مخصوصاً شعر همزیستی دارد؛ به طوری که در تدوq متن، خود را در آن ذوب می‌سازد تا به اسرار آن پی ببرد» (پروینی و چراغی‌وش، ۱۳۸۵: ۷۰). رویکرد نقادانه او به بسیاری از مسائل تا آن‌جا است که گفته شده، وی «اسلام را با دوربین نقد ادبی یافت» (حموده، ۱۹۸۷: ۶۸). یکی از حوزه‌های پژوهشی و نقدی او، شعر و ادب فارسی است؛ از جمله اینکه توجه شایانی به رباعیات خیام و اندیشه‌های او مبذول داشت و دیدگاه‌های نقدی قابل تأملی در رابطه با این شاعر ایرانی دارد.

سید قطب، رباعیات خیام را تکراری، تک‌رنگ و در عین حال، ژرف و گیرا دانسته (قطب، ۲۰۰۶: ۳۷) و معتقد است که خیام، دردناک‌ترین ناله‌ها و جاودانه‌ترین آوازه‌ها را در دنیای هنر و زندگی سر می‌دهد (همان: ۲۵۴). سید قطب، خیام را شاعری می‌داند که به در بسته به روی بشریت می‌کوبد؛ اما این در گشوده نمی‌شود. مردم را می‌بیند که از جایی که نمی‌دانند می‌آیند. در آمدن با آنان رایزنی نمی‌کنند و در رفتن، نظر آنان را نمی‌پرسند و نمی‌دانند که لحظه‌ای بعد، چه روی خواهد داد و آنان چگونه خواهند بود (همان). سید قطب سپس رباعی زیر را بازگو می‌کند<sup>(۴)</sup>:

چون آب به جویبار و چون باد به دشت  
روزی دگر از عمر من و تو بگذشت  
تا من باشم غم دو روزه نخورم  
روزی که نیامده است و روزی که گذشت<sup>(۵)</sup>

(خیام، ۱۳۸۴: ۱۳۱)

سید قطب در ترسیم دنیای فکری خیام، آن را دنیای سرگردانی ناامید می‌داند که از زندگی و هستی، شتابان به سوی مرگ و نیستی در گذر است و هیچ نوری نیست که بر تاریکی‌های غیب و سرنوشتش بتابد؛ از این رو، آن‌گاه که از کوفتن درهای غیب و درخواست بارقه‌ای مأیوس می‌گردد، به کنج خاک می‌خزد و با آن هم‌نوا می‌شود تا سرگشتگی خویش را در تاریکی از یاد ببرد (همان: ۲۱).

سید قطب اندیشه‌های خیامی را گرچه خسته‌کننده؛ اما لذت‌بخش و همراه با لذت درد دانسته است (۲۰۰۶: ۲۱) و در تبیین اندیشه خیامی چنین می‌گوید: «چه بسیار از عواطف و احساساتی که برانگیخته می‌شود: احساس ناامیدی و افسردگی و دلسوزی برای آن روح سرگشته و رنج‌کشیده که خویشترن را برای رسیدن به روشنایی، فنا می‌سازد» (همان). به طور کلی، دنیای خیامی در نگاه سید قطب، «دنیای

اندوهگینی است که در تاریکی‌ها گم شده و از هر گونه نور و روشنایی بی‌بهره است؛ دنیای کسی است که پرده‌ها در برابر دیدگانش آویخته شده و درها به رویش ناگشوده مانده است» (همان: ۲۸).

سید قطب، در یک رویکرد تطبیقی میان شاعران عربی هم‌چون متنبی، ابن رومی، معری و شاعری ایرانی هم‌چون خیّام (همان: ۳۱)، بر این باور است که خیّام، دنیای خویش را در احساسات و تصاویر جزئی برای ما به نمایش گذارده است که از طریق آن می‌توان به دنیای زنده و احساسی وی راه یافت؛ از همین رو، «سید» در یک طبقه‌بندی از شاعران، خیّام را در گروه «شاعران بزرگ کم‌مانند» و برتر از سرایندگان دیگری چون ابن‌رومی، متنبی و ابونواس قرار می‌دهد (همان: ۶۶)؛ چراکه خیّام و مانند او، ما را به هستی بزرگ و زندگی رها از بند و مکان می‌رسانند (همان) و در رباعیات او، آهنگ حسرت جاودان بشریت برای از پرده بیرون آمدن آن ناپیدای ناشناخته، شنیده می‌شود (همان: ۷۱).

سید قطب در بیان عنصر تکرار مضمون در رباعیات خیّام، معتقد است که او گفتنی‌های خود را بدون اینکه ملالت و خستگی ایجاد کند، یک‌سر تکرار می‌کند (۱۹۸۳: ۷۵)؛ اما به دلیل وجود حرارتی سوزناک و اندوهی عمیق در رباعیاتش، همراه با برخورداری از معنای روانی فربه‌ای که در خود دارد، سبب می‌شود تا خواننده متوجه تکرار مفاهیم در شعر او نگردد (همان). سید قطب در تفسیر رباعیات خیّام، تب و تاب سوزنده و حسرتباری را در آن می‌بیند که در تلاش است تا راز بزرگی را که در پشت دروازه‌های بسته ناگشوده مانده است، بگشاید. سید قطب با توضیح محسوس و قابل درکی از این گفته خویش، می‌گوید: «خیّام با همه توانی که دارد، به طور خستگی‌ناپذیر بر آن دروازه می‌کوبد؛ تا اندازه‌ای که دست‌هایش از شدت خستگی از کار افتاده، خاطرش را ملالت فرامی‌گیرد. آن‌گاه در گوشه‌ای نشسته و اندوه خود را در جامی از باده ریخته و برای لحظاتی از اندیشه نمودن پیرامون راز پشت پرده و معمای بزرگ هستی که حواسش را به خود مشغول داشته است، خود را تسلیت می‌دهد؛ و باز کوبیدن درهای بسته را به شکل نومیدانه و تأثیرانگیز از سر می‌گیرد» (همان). سید قطب، رباعیات زیر را در پی سخن خویش، به عنوان نمونه ذکر می‌کند:

سید معتقد است که «خیّام، جهان هستی را هم‌چون کتابی بسته دانسته است که دانش بشری، توانایی نفوذ به یک سطر از سطور آن را ندارد و غیب ناشناخته‌ای است که انسان، بدون هیچ فایده‌ای بر آن می‌کوبد؛ در این وادی سرگردانی، انسان نمی‌داند که از کجا و چرا آمده است؟ و نمی‌داند که سرانجام به کجا خواهد رفت؟ و در این رفتن، با او مشورتی نمی‌شود...» (قطب، ۲۰۰۵: ۱۲).

### ۳-۴. بازتاب اندیشه‌های خیام در شعر سید قطب

#### ۳-۴-۱. مرگ اندیشی

اندیشه مرگ خیامی در دوره معاصر، بازتاب وسیعی در شعر داشته است و «شاید نابسامانی و آشفتگی دنیای معاصر و جریان‌های فکری و فلسفی حاکم بر ادبیات امروز، از عوامل اساسی این رویکرد به مرگ‌اندیشی خیامی باشد» (میرزایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۵۹)؛ از همین رو، «از زمینه‌های اساسی رباعیات خیام، بلکه درون‌مایه اصلی اندیشه او، فنای موجودات است» (دستی، ۱۳۴۴: ۱۴۲)؛ اندیشه‌ای که به روشنی می‌توان سایه‌های آن را در اکثر رباعی‌های وی مشاهده کرد. این دغدغه فکری، چنان است که شاعر را مقهور وحشت از نابودی و نیستی گردانده؛ طعم خوش زندگی را در کامش به تلخی شرنگ بدل ساخته؛ و نزدیک است که خویشتن را به امواج این دریای فنا افکند و برای همیشه، از این رنج جان‌گداز وارهد. خیام، واقعیت مرگ را با همه تلخی‌اش پذیرفته و بدان تن در داده است. شکایت‌هایش از زندگی نیز بیش از آن که دردآلود باشند، حسرت‌آمیزند؛ ولی به طور کلی، او نگرشی خوش‌بینانه به مرگ داشته و در شوق رفتن به سوی آن بوده است:

بر شاخ امید اگر ببری یافتمی      هم رشته خویش را سری یافتمی  
تا چند ز تنگنای زندان وجود      ای کاش سوی عدم دری یافتمی

(خیام، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

و باز چنین رویکردی خوش‌بینانه به مرگ را، در رباعی دیگر چنین بیان می‌کند:

چون حاصل آدمی درین شورستان      جز خوردن غصه نیست تا کندن جان  
خرم دل آن که زین جهان زود برفت      و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

(همان: ۱۵۳)

پژواک مرگ نیز در شعر سید قطب شنیده می‌شود؛ مرگی که هر فکر و اندیشه رمیده‌ای را در اذهان جستجوگر بشری از میان ببرد:

لَقَدْ أَعْمَضَ الْمَوْتُ الرَّجِيمَ جُفُونَنَا      وَهَدَأَ فِي أَفْكَارِنَا كُلِّ نَافِرٍ

(قطب، ۱۹۹۲: ۱۲۷)

ترجمه: مرگ مهربان، پلک چشمان ما را فرو انداخت (جان ما را گرفت) و هر (پرسش) ناسازگاری را که در ذهن ما بود، آرام کرد (پاسخ داد).



سید قطب با استقبال از مرگ، از آن می‌خواهد شتاب گیرد و طومار عمر کسی را که همواره در زیان و مصیبت است، در هم بیچد:

وَيَا لَيْتَ هَذَا الْمَوْتُ يُسْرِعُ خَطْوَهُ  
فَيَطْوِي حَيًّا غَمْرُهُ رِنْحُ خَاسِرٍ!

(همان: ۱۲۸)

ترجمه: و ای کاش که این مرگ، شتابان گام برمی‌داشت و زنده‌ای را که عمرش، سود زیان‌مندی بیش نیست، در هم می‌پیچید و با خود می‌برد.

سید قطب در قصیده «أقدام في الرمال»<sup>(۶)</sup>، به گونه‌ای شگرف و شیوا، اندیشه مرگ را به تصویر کشیده است و گویی از زبان خیّام، به نطق درآمده و اندیشه خود را پیرامون انسان، هستی و مرگ، عرضه می‌دارد. سید قطب، آدمیان را بسان سایه‌هایی می‌داند که از پس هم می‌آیند و می‌روند و یا آنها را مشت‌ی رؤیا و تصوّر می‌انگارد که به دنبال هم پدید می‌آیند و محو می‌شوند. او صحنه زندگی را هامونی تاریک و ناکجاآبادی می‌داند که آدمی هیچ تصوّر روشنی از آن ندارد. او تنها چیزی که در این هامون خاموش به چشم آدمی می‌خورد، پرتو ضعیفی است که انسان‌ها به غلط، آن را جاودانگی پنداشته‌اند!! غافل از آنکه این پرتو، توهمی بیش نیست. به باور سید قطب، آنچه از آدمی در این بیابان نیستی برجای می‌ماند، ردّ پای بر شنزار و یا تصویری گذراست. غیر از آن، همه هیچ است و دیگر هیچ!! و همه چیز رو به سوی زوال و نابودی دارد:

- |  |   |
|--|---|
| وَحَيَالٌ سَارِبٌ إِثْرَ حَيَالٍ                       | ۱. نَحْنُ؟ أَمْ تَلْكَ عَلَى الْأَرْضِ ظَلَالٌ؟     |
| كَبَقَايَا الْخَطْوِ فِي وَجْهِ الرَّمَالِ             | ۲. فِي مَتَاهَاتٍ وَجُودٍ لِرِزْوَالٍ               |
| وَبِحْ نَفْسِي! إِنَّهُ رَكْبُ الْبَشْرِ               | ۳. زَمْرٌ <sup>(۷)</sup> تَدْلِفُ فِي إِثْرِ زَمْرٍ |
| كُلَّمَا أَوْغَلَ فِي التِّيهِ انْدَثَرُ               | ۴. مُغْمِضُ الْعَيْنَيْنِ فِي كَفِّ الْقَدَرِ       |
| مَا أَرَى فِي إِثْرِهِ حَتَّى غُبَارًا                 | ۵. أَيْنَ رَأْسِ الرَّكْبِ أَمْ أَيَّانَ سَارَا؟    |
| صَلَّةً <sup>(۸)</sup> لِي! ذَاكَ طِلٌّ وَتَوَارِي     | ۶. مَا أَرَى قَبْرًا وَمَا أَبْصُرُ دَارًا          |
| لِظَلَامِ الْغَيْبِ فِي التِّيهِ الْمَدِيدِ            | ۷. مِنْ ظَلَامِ الْغَيْبِ فِي التِّيهِ الْبَعِيدِ   |
| وَيُسَمِّيهَا بَنُو الْأَرْضِ الْخُلُودُ!              | ۸. وَمَضَّةٌ كَالْبَرْقِ تَجْتَازُ الْوُجُودُ       |
| أَوْ أَرَى الْأَرْضَ تُحْسِسُ الْوَارِحِينَ            | ۹. مَا أَرَى الْأَرْضَ تُحْسِسُ الْوَارِحِينَ       |
| نَأْمَةً <sup>(۹)</sup> تَهْجِسُ فِي جَوْفِ السُّكُونِ | ۱۰. كُلُّ مَا كَانَ وَمَا سَوْفَ يَكُونُ            |
| وَحَيَالَاتٌ تَرَاءَتْ لِخَيَالِ                       | ۱۱. خُطُوتٌ ذَاهِبَاتٌ فِي الرَّمَالِ               |
| لِلرِّزْوَالِ... كُلُّ شَيْءٍ لِلرِّزْوَالِ!           | ۱۲. وَشُخُوصٌ تَتَوَارَى كَظَلَالِ                  |

(همان: ۱۴۷-۱۴۸)

ترجمه: ۱. این ماییم یا سایه‌هایی بر روی زمین؟ این ماییم یا خیالی یا خیالی دیگر؟! ۲. در ناکجاآباد هستی از میان می‌رویم؛ هم‌چون باقیمانده ردّپایی در شن زارها! ۳. گروه گروه از پی یکدیگر گام برمی‌داریم. ای وای من! این است سرنوشت قافله انسان‌ها! ۴. چشم‌بسته در دستان قضا و قدر گرفتاریم؛ هر آن‌چه که در بیابان هستی فرورود، سرانجام از میان می‌رود. ۵. سرکاروان کجاست؟! یا اینکه چه زمان رفته است؟! من در پی او حتی غباری نمی‌بینم! ۶. نه قبری می‌بینم و نه خانه‌ای! در حیرتم از آن سایه‌ای که رفت و ناپدید گشت. ۷. سایه‌ای از تاریکی‌های غیب در هامونی دوردست، به تاریکی‌های غیب در هامونی نامحدود روانه است! (اشاره به سفر انسان از دنیا به مرگ). ۸. پرتوی هم‌چون برق که هستی را در می‌نوردد، ساکنان زمین آن را جاودانگی می‌خوانند!! (اشاره به ناپایداری دنیا). ۹. گمان نمی‌کنم که زمین، کسانی را که به سوی او می‌آیند و یا آنانی را که از آن رخت برمی‌بندند، احساس کند! ۱۰. همه آن‌چه تا کنون پیش آمده و یا پیش خواهد آمد، به سان صدای ضعیفی است که در دل هستی خاموش، خطور می‌کند. ۱۱. (از انسان‌ها تنها) ردّپایی بر شنزارها برجای می‌ماند و نیز مشتی رؤیا که در پی رؤیایی دیگر آشکار می‌شود. ۱۲. و اجسامی که هم‌چون سایه‌ها، به سوی زوال ناپدید می‌شوند؛ ... همه چیز به سوی زوال و نیستی در حرکت است.

حتی ناله کبوتر نیز سید قطب را به یاد خاطرات گذشته و مرگ می‌اندازد؛ مرگی که هم‌چون کاروانی در حرکت است و آدمی هیچ احساسی از حرکتش ندارد. عمر انسان، تنها هم‌چون خواب و خیالی است. زمانی که به خود می‌آییم، دیو هراس‌انگیز مرگ و فنا نیز بیدار می‌شود و سایه‌های آن، هر کسی را دربر خواهد گرفت؛ مرگی که همه نشانه‌ها و آثار پیشینیان را فرو بلعیده و در انتظار است تا پرده سیاه و تاریک خود را بر آیندگان نیز بگستراند:

- |   |   |
|---|---|
| ۱. حَتَّ الْوُرُقُ فَلَمَّا هَجَعَتْ      | بَعْدَ لَأَيِّ هَجَجَتْ عِنْدِي الْحَيِّينَ |
| ۲. ذِكْرِيَاتٍ مَا لَهَا تَشْبَعِي        | حِينَ مَا سَرْتُ وَأَيَّانَ أَكُونُ         |
| ۳. صُوْرٌ شَتَّى إِذَا مَا عَرَضَتْ       | صَوْرَتِ لِي وَاضِحًا طَيْفَ السَّيْنِ      |
| ۴. وَأَرْثِي كَيْفَ يَمْضِي الْعُمْرُ لَا | يَشْعُرُ الْمَرْءُ بِهِ حَتَّى يَجِيْنَ     |
| ۵. يَنْقَضُ الْعُمْرُ فِي أَحْلَامِنَا    | وَإِذَا نَضَحُوا صَحَتْ غَوْلُ الْمُتُونِ   |
| ۶. وَأَرْثِي شَبَحًا مِنْ عَدَمِ          | يَتَّبِعُ الْأَحْيَاءَ أَنَّى يَنْزِلُونَ   |
| ۷. يَبْلُغُ الْمَاضِي مِنْ آثَارِهِمْ     | فَأَغْرًا فَأَهُ لِمَا يَسْتَقْبِلُونَ      |

(همان: ۲۳۲)

ترجمه: ۱. آن کبوتر سبز رنگ بنالید و چون بعد از تلاش فراوان از ناله افتاد، شور و اشتیاقم را به هیجان در آورد. ۲. این خاطرات را چه شده است که هر جا می‌روم و هر جا که هستم، مرا دنبال می‌کنند؟! ۳. تصاویر گوناگون و پراکنده‌ای هستند که چون پدیدار گردند، خیال سال‌های گذشته را برایم به تصویر می‌کشند. ۴. و

به من نشان دادند که چگونه عُمر، در حال سپری شدن است و تا رسیدن به منزل، آدمی حرکتش را احساس نمی‌کند. ۵. عمر ما در خواب و خیال سپری می‌شود و آن‌گاه که به خود می‌آییم، دیو مرگ نیز بیدار شده است (فرصت از دست رفته است). ۶. و به من سایه‌ای از مرگ و نابودی را نشان داد؛ که زندگان هر جا فرود آیند، آنها را دنبال می‌کند. ۷. آثار گذشتگان را فرو بلعیده است و دهانش را برای بلعیدن آینده آنان باز کرده است. خیّام، همیشه این حقیقت تلخ را پیش چشم دارد که کالای ناپایدار این جهان، اندک بهره‌ای است که از خوان مهمانان تاجدار بسیاری چون جمشید و بهرام، باز مانده است:

این کهنه رباط را که عالم نام است      آرامگه ابلق صبح و شام است  
بزمی است که وامانده صد جمشید است      گوری است که خوابگاه صد بهرام است

(خیّام، ۱۳۸۴: ۳۵)

این واقعیت را نیز سیّد قطب بازگو می‌کند. او این جهان فانی را در قطعه کوتاهی با نام «دنیا»، بازی کودکانه‌ای می‌داند که به جز هیاهو و انعکاس صداها، تهی از هر چیز دیگری است:

۱. إِبْرَةَ يَا دُنْيَا وَمَا أَنْتِ سِوَى      عَيْثِ الْأَطْفَالِ فِي مَا يَلْعَبُونَ  
۲. ضَجْرَةٌ صَاخِبَةٌ لَا تَحْتَوِي      غَيْرَ أَصْدَاءِ قَوَّاتِ الرِّينِ  
۳. فَإِذَا فَتَشَّتْ عَنْ مَبْعَثِهَا      لَمْ تَجِدْ شَيْئًا تُخَيِّبُهُ الْوُكُونُ!

(قطب، ۱۹۹۲: ۱۰۸)

ترجمه: ۱. ای دنیا بایست! تو چیزی جز بازیچه کودکان نیستی که با آن سرگرم می‌شوند. ۲. دنیای هیاهو و پر سر و صدایی که چیزی جز پژواک‌هایی از فریادها در آن نیست. ۳. اگر درون آن را جستجو کنی، چیزی را که آشیانه دنیا در خود پنهان نموده باشد، نخواهی یافت.

#### ۴-۳-۲. افسوس بر گذر عمر

دریغ بر عمر برباد رفته و بویژه دوران خوش جوانی، جایگاه ویژه‌ای در رباعیات خیّام دارد. او از یادکردن آن روزگاران خوش، شیرینی‌های جاودانه‌ای در کام جان دارد. رباعی سوزناک زیر از آن جمله است:

افسوس که نامه جوانی طی شد      وان تازه بهار زندگانی دی شد  
حالی که ورا نام، جوانی گفتند      معلوم نشد که او کی آمد کی شد

(خیّام، ۱۳۸۴: ۷۸)

مشابه چنین مضمونی نیز در شعر سیّد قطب، به روشنی دیده می‌شود و شاعر از گذشت روزهای

خوش جوانی، ناله سر می‌دهد:

۱. مَضَى مِنَ الْعُمَرِ مَا يُسْتَطَابُ  
مِنَ بَهَجَةِ أَوْ جَمَعِ الْإِ  
۲. مَضَى كَمَا جَاءَ عَهْدُ الشَّبَابِ  
عَهْدُ الْمُنَى وَالْخَيْالِ  
۳. وَصَاعٌ فِي عَمْرٍةٍ وَاضْطِرَابِ  
وَمَرُّ دُونَ اخْتِةٍ الْإِ

(قطب، ۱۹۹۲: ۶۶)

ترجمه: ۱. شادی و زیبایی عمر سپری شد. ۲. گذشت؛ هم‌چنان که روزگار جوانی، روزگار آرزوها و خیال فرارسید. ۳. و جوانی نیز در رنج و اضطراب ضایع شد و بدون شادی و سرور، سپری گشت.

### ۴-۳-۳. پرسش‌های حیرت‌آلود

خیّام هم‌چنان که اخوان ثالث می‌گوید (۱۳۵۶: ۵۱)، «حیرت عصیانی اعصار» است. حیرت به یک معنا، با شکّ و تردیدی که برخاسته از تفکّر و تعمّق است، پیوند می‌خورد. عصیان نیز، از بی‌پروایی خیّام در طرح پرسش‌ها، تردیدها و اعتراض‌های فلسفی‌اش حکایت دارد. بر این اساس، بخشی دیگر از اندیشه‌های خیّامی، دارای روح پرسش‌گرایانه است. این پرسش‌های فلسفی، همواره برای بشر مطرح بوده‌اند و اغلب درباره فلسفه آفرینش، حیات و مرگند و اینکه انسان از کجا و برای چه آمده و به کجا خواهد رفت. در واقع می‌توان گفت: «شالوده و موتیف اصلی رباعیات خیّام، اندیشیدن به راز هستی و حیرت و پرسش در برابر آن است» (نظری و خسروی، ۱۳۹۰: ۷۴)؛ از جمله اینکه در دو رباعی زیر، چنین می‌سراید:

هر چند که روی و موی زیباست مرا  
چون لاله، رخ و چو سرو، بالاست مرا  
معلوم نشد که در طرب‌خانه دهر  
نقّاش ازل بهر چه آراست مرا؟

(خیّام، ۱۳۸۴: ۹۹)

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست  
او را نه بدایت نه نهایت پیدااست  
کس می‌نزند دمی در این معنی، راست  
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

(همان: ۱۱۲)

سید قطب نیز شاعری اندیشه‌نگر در جهان هستی و رازهای پنهان آن است و پرسش‌گری او، ریشه در تفکّر و تأمل وی در اسرار حیات داشته و هیچ پیوندی با مسائل سیاسی و اجتماعی زمان شاعر ندارد. «سید»، هم‌چون خیّام، گاه و بی‌گاه در اندیشه‌های فلسفی خود غرق می‌شود و پرسش‌هایی که در ذهن دارد و بر زبان جاری می‌سازد، نمونه بارزی از تأملات درونی و ذهنی او هستند. او در قصیده «فردای

ناشناخته<sup>(۱۰)</sup>، این روح پرسش‌گرایانه خیّامی را از فردای خویش می‌پرسد و از اینکه در آینده چه حوادثی روی خواهد داد، بیمناک و مضطرب است؛

۱. مَاذَا سِئِلُودُ يَوْمَ تَوْلُدُ يَا غَدِي؟  
إِنِّي أَحْسُ بِهَؤُلَ هَذَا الْمَوْلُدِ!
۲. مَاذَا تُخَلِّفُ يَوْمَ تَذْهَبُ يَا غَدِي؟  
لَا شَيْءَ بَعْدَ الْفَقْدِ لِلْمُتَفَقِّدِ

(قطب، ۱۹۹۲: ۶۲)

ترجمه: ۱. ای فردای من! چه پیش آمدهایی با توگد تو زاییده خواهند شد؟ من وحشت و هراس آن توگد را احساس می‌کنم. ۲. ای فردای من! آن گاه که می‌روی، چه چیزی برجای می‌گذاری؟ جستجوگر (این عرصه)، چیزی جز ناکامی و فقدان نخواهد یافت!

در قصیده «راز» یا «شاعر در وادی مرگ»<sup>(۱۱)</sup> که شعری روایی و دربردارنده تأملات فلسفی سید قطب است، شاعر درباره مرگ و اسرار هستی به تفکر می‌نشیند و پرسش‌هایی را از ضمیر ناخودآگاه خود مطرح می‌کند. او برای پرسش‌هایی که در ذهن دارد، پاسخی قانع‌کننده نمی‌یابد؛ اما گویا بستر لازم برای تفکر و تأمل را در مخاطبان خویش ایجاد می‌کند و به عبارتی دیگر، خواننده شعر خود را بر آن می‌دارد تا در کشف راز خلقت جهان و ماورای غیب بکوشد. هدف از آفرینش که می‌توان آن را اساسی‌ترین پرسش خیّامی دانست، در ابیات زیر مورد توجه شاعر است:

۱. أَمَا تَعْلَمُونَ السَّرَّ فِي خَلْقِ عَالَمٍ  
يَمُوتُ وَيَحْيَا بَيْنَ حِينٍ وَآخَرٍ؟
۲. وَمَاذَا وَرَاءَ الْعَيْبِ وَالْعَيْبُ مُطْبِقٌ  
وَهَلْ يَتَجَلَّى مَرَّةً لِلنَّوَاطِرِ؟

(همان: ۱۲۶-۱۲۷)

ترجمه: ۱. آیا شما، راز آفرینش جهانی که هر چند وقت یک‌بار می‌میرد و دوباره زنده می‌شود، نمی‌دانید؟ ۲. چه چیزی پشت پرده غیب راز آلود می‌گذرد؟ و آیا ممکن است که یک بار، به روی بینندگان آشکار شود؟ در میان سروده‌های سید قطب، قصیده «روز پاییز»<sup>(۱۲)</sup>، از لحاظ پرداختن به پرسش‌های فلسفی نیز قابل تأمل است. شاعر در این قصیده، پرسش‌های خیّامی خویش را بر زبان هستی‌جاری می‌سازد؛ اینکه هستی به کجا خواهد رفت؟ پس از این زندگی در دنیا، چه روی خواهد داد و چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ اما گویا چنین تلاش‌هایی فایده‌ای ندارند و پاسخی برای این تردیدها و پرسش‌ها نیست. تعبیر «چرخیدن» و «دایره‌وار» در سروده فوق، دقیقاً یادآور تعبیری است که خیّام در خصوص زندگی در این جهان به کار برده است. در سروده مذکور، پرسش‌ها و دغدغه‌های اساسی خیّام به خوبی خود را نشان می‌دهند. سید قطب نیز مقصد اصلی این جهان و هدف اصلی از مرگ را مورد پرسش قرار داده است؛

پرسشی که جز رنج و خستگی و ناکامی، چیزی در پی ندارد. این نکته در خصوص سید قطب، شایان یادآوری است که وی، این اشعار را در ایام جوانی که هنوز شخصیت فکری و اعتقادی او قوام نیافته بود سروده است؛ اما بعدها، به یکی از اندیشمندان و متفکران بزرگ اسلامی تبدیل شد:

- |   |  |
|---|--|
| ۱. وَقَفَ الْكُونُ سَاهِمًا لَيْسَ يَدْرِي  | أَيْنَ يَمْضِي؟ وَأَيْنَ لَوْ شَاءَ يَمْضِي؟ |
| ۲. طَلَمَّا دَارَ بِالْأَتَمَامِ وَدَارُوا  | بَيْنَ رَفْعٍ مِنَ الْحَيَاةِ وَخَفْضِ       |
| ۳. ثُمَّ مَاذَا؟ تَسْأَلُ الْكُونُ: مَاذَا؟ | أَحْيَاةً مَا بَيْنَ غَزَلٍ وَنَقْضِ؟        |
| ۴. أَيُّمَا غَايَةً نَرُومُ إِلَيْهَا       | أَيَّ قَصْدٍ قَضَيْتَهُ أَوْ سَأْفِضِي؟      |
| ۵. تَعَبٌ ضَائِعٌ وَجُهْدٌ غَيِّبٌ          | وَمَصِيرٌ مُقْتَضٍ لَيْسَ يُرْضِي!           |

(قطب، ۱۹۹۲: ۲۳۸)

ترجمه: ۱. هستی با چهره‌ای برافروخته ایستاده است؛ نمی‌داند که رهسپار کجاست؟ اگر خود خواست، کجا برود؟ ۲. از دیرباز، مردم با وی هم‌نوا بوده‌اند؛ او چرخیده است و مردم هم میان فراز و فرود زندگی چرخیده‌اند. ۳. سپس چه؟ هستی پرسید: بعداً چه خواهد شد؟ آیا در میان این رشته و پنبه کردن، حیاتی خواهد بود؟ ۴. کدام هدف را در نظر گرفته‌ایم؟ کدام مقصود را به انجام رسانده‌ام یا به انجام خواهم رساند؟ ۵. رنجی تباه، تلاشی ناکام و فرجامی نامعلوم، کسی را راضی نمی‌کند.

#### ۴-۳-۴. دم غنیمت شماری

خیام در بسیاری از رباعیات خود، به خوش‌باشی و اغتنام فرصت فرا می‌خواند که البته چنین امری، «از رهگذر اندیشه مرگ است» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۱۰۸). او از آدمی می‌خواهد که به جای حزن و اندوه و تباه کردن لحظه‌های زندگی، آن را پاس دارد و زندگی را با لذت و شادکامی سپری کند. او بر این باور است که اندوه گذشته را نباید خورد و ترس از آینده را نباید داشت:

- |                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن | فردا که نیامده است فریاد مکن  |
| بر نامده و گذشته بنیاد مکن      | حالی خوش باش و عمر بر باد مکن |

(خیام، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

در شعر سید قطب نیز، گاهی شاهد چنین نگاهی هستیم؛ او که نیمی از عمر خویش را در غم و اندوه روحی به سر برده است، راه چاره را در آن می‌بیند که نیمه دیگر را در لذت و خوشی به سر ببرد:

- |  |  |
|--|--|
| ۱. نِصْفُ عُمْرِي قَدْ تَوَلَّى فِي اكْتِسَابِ | فَالْأَقْصَى النَّصْفَ نِشْوَانِ الْأَعْيَابِ! |
| ۲. هَائِمًا اللَّهُو بِمَعْسُولِ الرَّغَابِ    | أَوْ أُغْنِي بِالْأَمَانِي الْحِسَانِ!         |

(قطب، ۱۹۹۲: ۱۱۲)

ترجمه: ۱. نیمهٔ عمرم در اندوه گذشت؛ پس نیمهٔ دیگر آن را سرمست ترانه‌ها سپری نمایم. ۲. عاشق و سرگردان، با رغبت‌های شیرین مشغول باشم؛ یا اینکه با آرزوهای زیبا هم‌آواز گردم؟

#### ۴-۳-۵. حیرت و سرگشتگی

حیرت و گم‌گشتگی روحی و فکری، یکی دیگر از عناصر غالب در اندیشه‌های خیّام است. «حیرت خیّام، محصول اندیشه‌های شگفت‌انگیز او و تردیدهای تصویر و تصوّرات است» (برزی، ۱۳۷۶: ۱۷۸)؛ او خود را حیران در این چرخ فلک می‌داند؛ چرخ فلکی که در مقام تشبیه، هم‌چون فانوس خیال است. آفتاب نیز به سان چراغ و جهان چون فانوسی است که ما آدمیان، هم‌چون نقش‌ها و صورت‌هایی بی‌جان، به روشنایی خورشید خیره شده‌ایم:

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم  
خورشید چراغ دان و عالم فانوس  
فانوس خیال ازو مثالی دانیم  
ما چون صُوریم کاندرا او حیرانیم

(خیّام، ۱۳۸۴: ۱۱۸)

انسان در اندیشهٔ سید قطب نیز، ناخدایی است که کشتی‌اش در میانهٔ امواج پرتلاطم و طوفانی، راه خود را گم کرده است و هرچه نیک می‌نگرد، در فراسوی امواج خروشان، ساحل نجات‌بخشی نمی‌بیند. صحنه‌ای که سید قطب به تصویر کشیده، به خوبی بیانگر سردرگمی و اماندگی اوست:

فَكَأَنِّي الْمَلَأُحُ تَأَاهُ سَفِينُهُ  
وَيَخَافُ مِنْ شَطِّ مُرِيبٍ أَجْرَد!

(قطب، ۱۹۹۲: ۶۲)

ترجمه: من چون ملوانی هستم که کشتی‌اش راه گم کرده است و از ساحلی که از هرگونه نشانه و علامتی تهی است، بیمناک و مردّد می‌باشد.

أَنَا الْحَيُّ لَمَّا يَدُرُ أَسْبَابَ خَلْقِهِ  
أَنَا الْمُدْلُجُ الْخَيْرَانَ بَيْنَ الْخَوَاطِرِ

(همان: ۱۲۶)

ترجمه: من همان فرد زنده هستم که هنوز علّت آفرینش خویش را دریافته است. من حیران و سرگشته در میان انبوهی از خاطرات فرو رفته‌ام.

قصائد بسیاری از سید قطب، نمودهای روشنی از دنیای ناامیدی و سرگردانی فکری او هستند؛ دنیایی که شباهت‌های فراوانی با دنیای فکری خیّام دارد. در قصیدهٔ «خراب»، سید قطب سرگشتگی و یأس خود را نسبت به طبیعت اطراف خویش به تصویر می‌کشد؛ تصویری فوق‌العاده دهشتناک و وحشت‌افزا و در عین حال، نومیدکننده و تأسّف‌بار. شاعر آدمی را در حالتی تصوّر کرده است که همهٔ

آثار هستی در اطرافش خاموش گشته و همه نشانه‌های زندگی، از جمله گل‌ها و سبزه‌ها، پژمرده و نابود شده‌اند. عالم به خرابه‌ای تبدیل گشته که اثری از زندگی در آن دیده نمی‌شود. بادهای سیاه و رعب‌انگیز، دیوانه‌وار شیون و زاری سر داده‌اند. آدمی در چنین حالت مصیبت‌باری، با ترس و نگرانی به اطرافش می‌نگرد:

۱. زَهْرَةٌ فِي إِثْرِ أُخْرَى تَحْتَضِرُ	وَهُوَ يَزْنُو ذَاهِلًا لِلزُّهْرَاتِ
۲. مُلْقِيَاتِ حَوْلَهُ بَيْنَ الْحَفَرِ	وَالرِّيَّاحِ الْهُوجِ تَدْوِي مُعْوَلَاتِ
۳. وَإِذَا الْكَوْنُ حَوَالَيْهِ خَرَابُ	مُوحِشِ الْأَرْجَاءِ مَفْقُودِ الْقَطِينِ <sup>(۱۳)</sup>
۴. وَهُوَ يَزْنُو فِي وُجُومِ الْكَيْتَابِ	يَكْتُمُ الْعَبْرَةَ فِيهِ وَالْأَيِّنُ
۵. وَيُدْوِي حَوْلَهُ صَمْتُ الْفَنَاءِ	خَيْثُ تُمَحِّي كُلُّ آثَارِ الْوُجُودِ
۶. أَيِّنُ؟ - لَا أَيِّنُ - الْأَمَانِي وَالرَّجَاءِ	طَمَسَ الْيَأْسُ عَلَيْهَا وَالْكَئُودِ <sup>(۱۴)</sup>

(همان: ۵۸)

ترجمه: ۱. گلی به دنبال دیگری می‌میرد؛ در حالی که او (شکوفه‌ای نورسیده)، دهشت‌زده به گل‌ها خیره شده است. ۲. (به گل‌هایی که) در اطرافش میان حفره‌های مرگ افتاده‌اند و بادهای شدید، ناله و فریاد سر می‌دهند. ۳. دنیای پیرامونش، ویرانه، وحشت‌زا و خالی از سکنه گشته است. ۴. و او غم‌زده و اندوهناک، به آن خیره شده و اشک دیدگان و ناله‌اش را پنهان می‌کند. ۵. در اطراف او، آن‌جا که تمامی آثار هستی رو به نابودی هستند، مرگ نعره می‌کشد. ۶. کجایند - جایی هم نمانده است - امیدها و آرزوها؟ ناامیدی و ناسپاسی آنها را خاموش ساخته است!

در قصیده «الشعاع الخابی» نیز احساس ناامیدی و سرگردانی شاعر مشهود است. در این قصیده، سید قطب ناامیدی و سرگردانی خود را باز هم در تصویری رعب‌انگیز و وحشتناک تجسم کرده است. در این تصویر، شاعر خود را در حالی که تاریکی مطلق، او را در میان گرفته، تصور می‌کند. ناگهان در نقطه‌ای از افق، پرتوی را می‌بیند؛ اما هرچه قدر به دنبال آن پرتو دروغین می‌گردد، جز ترس و وحشت و یأس، حاصلی برایش ندارد. آن‌چه دنیای شاعر را احاطه کرده و مانند سنگ‌های آسمانی بر سرش می‌بارد، سرگستگی و حیرت است که به نظر می‌رسد پایانی ندارد. ظاهراً این اندیشه هولناک، تنها از ذهنی تراوش کرده که ترس و نومیدی، همه زوایای آن را سرشار ساخته است:

۱. لَاحَ مِنْ جَانِبِ الْأَفْقِ شُعَاعٌ	بَيْنَمَا أَخْبَطُ فِي دَاجِي الظَّلَامِ
۲. فِي صَحَارِي الْيَأْسِ أُسْرِي فِي ارْتِيَاعِ	خَيْثُ تَبْدُو مُوحِشَاتِ كَالرَّحَامِ
۳. خَيْثُ يَسْرِي الْهَوُلُ فِيهَا وَاجْمًا	



وَيَطُوفُ الرُّعْبُ فِيهَا هَائِمًا  
وَالْفَنَاءُ الْمُحَضُّ يُبْدُو جَائِمًا

(همان: ۸۳)

ترجمه: ۱. آن‌گاه که در تاریکی دیجور کورانه گام برمی‌داشتم، از جانب افق پرتوی درخشید. ۲. در بیابان‌های ناامیدی، آن‌جا که رخدادهای اندوهبار هم‌چون سنگ می‌بارند، سراسیمه و هراسان حرکت می‌کنم. ۳. آن‌جا که وحشت به سادگی آمد و شد می‌کند و ترس با سرگردانی در گردش است و نابودی محض، مرده می‌نمایاند.

سرگشتگی خیّامی در قصیده «في الصحراء»، جلوه‌ای دیگر از دنیای سید قطب را به نمایش می‌گذارد. در این قصیده که در واقع، شعری روایی و گفتگویی میان دو درخت خرماي کوچک و بزرگ است، شاعر از خلال این گفتگو و از زبان نخل کوچک، افکار درونی خود را به مخاطبانش عرضه می‌دارد. نخل کوچک احساس می‌کند که همه چیز در اطرافش، به شکلی رعب‌آور، هراس‌انگیز و یکنواخت، بی‌معنا، خاموش و ساکت شده‌اند؛ به همین دلیل از هیچ چیزی لذت نمی‌برد. طلوع و غروب خورشید، رفت و آمد ستارگان، در پی آمدن شب و روز، همه و همه، سرگشتگی، حیرانی و سکوت را به مخاطب القا می‌کنند:

۱. مَا لَنَا فِي ذَلِكَ الْقَفْرِ هُنَا مَا بَرَحْنَا مُنْذُ حِينِ شَاخِصَاتٍ؟

۲. كُلُّ شَيْءٍ صَامِتٌ مِنْ حَوْلِنَا وَأَرَانَا نَحْنُ أَيْضًا صَامِتَاتٌ!؟

۳. تَطَّلَعُ الشَّمْسُ عَلَيْنَا وَتَغِيبُ

وَيُطِيلُ اللَّيْلُ كَالشَّيْخِ الْكَيْبِ

وَالنُّجُومُ الرُّهْرُ تَغْدُو وَتَتُوبُ

۴. وَهَجِيرٌ وَأَصِيلٌ... وَطُلُوعٌ وَأُفُولٌ... ثُمَّ نَبَقَى فِي دُحُولٍ

سَاهِمَاتٍ!

(همان: ۱۱۵)

ترجمه: ۱. قسمت ما این‌جا و در این بیابان، تمام شده است. خیلی وقت است که در این‌جا، هم‌چنان سرپا ایستاده‌ایم. ۲. همه چیز پیرامون ما ساکت است؛ آن‌گاه ما نیز اعتراضی نکنیم و ساکت بمانیم؟! ۳. خورشید همواره بر ما طلوع می‌کند و باز از افق پایین می‌رود و شب هم‌چون پیرمرد ماتم‌زده از راه می‌رسد و ستارگان درخشان می‌آیند و می‌روند. ۴. و بامداد و شامگاه... و طلوع و غروب... سپس ما هم در این میان، گیج و حیرت‌زده می‌مانیم.

نخل کوچک که قادر نیست، ترس و نگرانی خویش را پنهان نماید، با لحنی شکوه آمیز از نخل بزرگ می پرسد: چه کسی آنها را در این هامون رویانده است؟ مگر آنها چه گناهی مرتکب گشته اند که این گونه باید مجازات شوند؟ نخل کوچک در ادامه، به اظهار بیزاری و نارضایتی از زندگی می پردازد. او هم چون کسی که بر دار زمانه به صلیب کشیده شده است، فریاد می زند: آیا وقت آن فرا نرسیده که اوضاع دگرگون شود؟ تا به کی قرار است این زندگی آکنده از رنج و حرمان به طول انجامد؟ ناگفته پیداست که اعتراض نخل کوچک به زندگی، در حقیقت، اعتراض سیّد قطب بوده که از زبان آن نخل بازگو شده است:

۱. أَفَلَا تَدْرِينِ يَا أُخْتِي الْكَيْرَةَ مَا الَّذِي أَطْلَعَنَا بَيْنَ الْيَابِ؟

۲. أَيُّمَا إِثْمٍ جَنِينًا أَوْ جَرِيرَةَ سَأَلَكُنَّا فِي تَجَاوِفِ الْعَذَابِ؟

۳. قَدْ سَمِئْتُ اللَّبْثَ فِي هَذَا الْمَكَانِ

لِئِنَّهُ الْمَصْلُوبِ فِي صُلْبِ الزَّمَانِ

أَفَمَا أَنْ لَتُبْدِيَلِ ... أَوَانِ؟

۴. حَدِّثْنِي لِمَ نَشَقِي ...؟ حَدِّثْنِي كَمْ سَنَلْقَى؟ ... حَدِّثْنِي كَمْ سَنَبْقَى؟

وَاقْفَاتُ

(همان: ۱۱۵-۱۱۶)

ترجمه: ۱. خواهر بزرگم! آیا نمی دانی که چه کسی ما را در این ویرانه رویاند؟ ۲. کدام گناه یا کدام جنایت را مرتکب شده ایم که ما را در اعماق عذاب وارد کرد؟ ۳. از ماندن در این مکان به ستوه آمده ام؛ ماندنی هم چون کسی که به دار زمان آویخته شده است! آیا وقت تغییر وضعیت فرا نرسیده است؟ ۴. به من بگو که تا کی درد بکشیم؟ به من بگو چقدر (رنج) خواهیم دید؟ به من بگو که چه مدت دیگر در این جا، ایستاده خواهیم ماند؟ آن گاه شاعر از زبان نخل بزرگ، پاسخی می دهد که در حقیقت، اندیشه نو میدکننده و یأس آوری است که شاعر به مخاطبان خود القا می کند. نخل بزرگ، پاسخ روشنی برای پرسش های نخل کوچک ندارد و اسرار عالم برای او نیز هم چنان در پس پرده است. او هم نمی داند که در این دشت بی کران چه کار می کند! همه چیز در اطرافش ساکت و خاموش است! و همین موضوع، نخل بزرگ را نسبت به حکمت و درایت هستی دچار شک و تردید کرده است. نخل بزرگ در پایان، بی آنکه سر از کار روزگار در آورد، تنها به سرگردانی خود در این جهان اعتراف می کند و روزگار را زنگی مست و جنایتکاری می داند که از سر تفریح و سرگرمی، دست به جنایت می زند:

۱. أَنَا يَا أُخْتَاه: لَا أَدْرِي الْجَوَابَ وَدَفِينُ السَّرِّ لَمْ يُكْشَفْ لَنَا

۲. مُنذُ مَا أُطْلِعْتُ فِي هَذَا الْحَرَابِ وَأَنَا أَسْأَلُ: مَا شَأْنِي هُنَا؟

۳. فَيَجِيبُ الصَّمْتُ خَوْلِي بِالسُّكُونِ!

وَأَنَا أَخْرِطُ فِي وَادِي الطُّنُونِ

لَسْتُ أَدْرِي حِكْمَةَ الدَّهْرِ الصَّيْنِ

۴. غَيْرَ أَنَا حَائِرَاتٌ ... وَاللَّيَالِي الْعَابِثَاتُ ... تَتَجَنَّى سَاخِرَاتُ

لَاهِيَاتُ!

(همان: ۱۱۶)

ترجمه: ۱. خواهرم! من پاسخ این معما را نمی‌دانم و این راز نهفته هنوز بر ما آشکار نشده است. ۲. من خود از زمانی که در این ویرانه رویده‌ام، جوای این مطلبم که: من در این جا چه کاره‌ام؟ ۳. و سکوت اطراف، پاسخم را با خاموشی می‌دهد و من کورکورانه، در وادی شک و تردید، گام برمی‌دارم؛ بی آنکه از راز و حکمت روزگار تنگ‌چشم، سر در بیاورم. ۴. جز اینکه ما همه سرگردانیم... و شب‌های بیهوده، از سر مسخره‌گری و لهو و لعب، مرتکب جنایت می‌شوند!

در قصیده «حائر؟!»<sup>(۱۵)</sup> نیز شاعر قلب خویش را مانند پرنده‌ای ذبح شده می‌بیند که آرام و قرار ندارد و در هر وادی سرگردان و حیران است؛ قلبی که در جستجوی مکانی امن برای خویش و به دنبال پرتوی از یقین است تا از حیرت و گم‌گشتگی خود نجات یابد (قطب، ۲۰۱۲: ۲۳۳).

#### ۴-۳-۶. سایه‌سنگین حزن و اندوه

غم و اندوه گسترده‌ای بر رباعیات خیّام سایه افکنده و دنیای او، دنیایی آکنده از ملالت‌ها و دردهای روحی است. این ملالت و رنجوری، گاه به جایی می‌رسد که شاعر آرزو می‌کند ای کاش هر چه زودتر، شورستان زندگی را بدرود گوید! و آرزو می‌کند که ای کاش هرگز بر این جهان پای نمی‌نهاد:

چون حاصل آدمی در این شورستان جز خوردن غصّه نیست تا کندن جان

خرم دل آن که زین جهان زود برفت و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

(خیّام، ۱۳۸۴: ۶۹)

روح سید قطب نیز، روحی مالا مال از درد و اندوه است و مانند خیّام، خواستار رهایی از بند غم. «سید» از پروردگارش می‌خواهد که هر چه زودتر مرگش را فرارساند و او را از این سرگشتگی و سرگردانی و تردید نجات دهد. او مرگِ هراس‌انگیز را بر زندگی پر از درد، رنج و ملالت، ترجیح می‌دهد:

رَأَاهُ إِنِّي قَدْ سَمِيتُ تَرْدُدِي فَالآنَ، فَلْتَقَدِّمِ بِهَوْلِكَ يَا غَدِي

(قطب، ۱۹۹۲: ۶۲)

ترجمه: پروردگارا! از آوارگی و سرگردانی خسته شده‌ام؛ پس ای فردای من! با تمامی ترس و وحشتی که داری، اکنون بیا!

#### ۴-۳-۷. جبر و تقدیرگرایی

خیام عقیده دارد که قضا و قدر تغییر نیافتنی است و ما در برابر آن، هیچ انتخاب و گزینشی نداریم. سید قطب نیز در این خصوص، عقیده‌ای مشابه دارد و در قصیده «سخریه الأقدار»، روزگار را استاد ماهر می‌داند که با نکته‌سنجی‌های خود، خلاق را به باد استهزا می‌گیرد و برایش تفاوتی ندارد که مردمان را بخنداند و یا اینکه به مصیبتی گرفتار نماید. در هر صورت، روزگار توجهی به اعتراض دیگران ندارد. او کارش را انجام می‌دهد و با وجود آه و ناله دردمندان و رنجوران که صخره‌ها را نیز از شدت اندوه او آب می‌کند، بی‌آنکه اهمیتی بدهد، به تمسخر و بازیچه گرفتن مردمان ادامه می‌دهد:

أَغْلَبُ الظَّنَّ وَقَدْ تَدْرِي الظُّنُونُ	۱.
مَا هَرِي يَهْرًا بِالْمُسْتَهْزِئِينَ	۲.
وَسَوَاءٌ أَضْحَكْتَ سَمَّارُهُ	۳.
فَهُوَ وَيُلْقِي أَبْدًا أَدْوَارُهُ	۴.
يَسْمَعُ الأَنَاتِ تَشْتَقُّ الفُلُوبُ	۵.
لِيَكَاذُ الصَّخْرُ مِنْ هَوْلٍ يَدُوبُ	۶.

(همان: ۵۵)

ترجمه: ۱. به گمان غالب - و گمانه‌زنی‌ها، گاهی درست است - این کارها، بازی‌های روزگار مسخره‌گر است. ۲. استاد ماهر که مسخره‌کنندگان را دست می‌اندازد و ناگهان، شیرینکاری و لطیفه‌ای برپا می‌کند. ۳. برایش یکسان است که ریفقانش را بخنداند؛ و یا زیرکانه، آنان را دچار مصیبت‌ها و دردها گرداند. ۴. همواره به انجام کار خود می‌پردازد و به «چرا» و «چه کسی» بی‌اعتنا است. ۵. ناله‌هایی را می‌شنود که هم‌چون فریاد سوزناک نوحه‌گران، دل‌های مردم را می‌شکافد. ۶. اما با وجودی که صخره‌ها از شدت هراس نزدیک است آب شوند، او هم چنان آنان را به بازی و شوخی می‌گیرد.

در بیتی دیگر نیز چنین مضمونی را بیان می‌کند:

رُبَّمَا كُنَّا أَسْبِيرَاتِ القَدَرِ تَسَخَّرُ الأَيَّامُ مِنَّا وَالْيَالِي!

(همان: ۱۱۶)

ترجمه: چه بسا ما دربند قدر هستیم و روزها و شب‌ها، ما را به تمسخر گرفته‌اند.

## نتیجه

از آن‌چه بیان شد، نتایج زیر برداشت می‌شود:

۱. از دید سید قطب، خیّام جایگاهی بلند در میان متفکران و شاعران پیشین داشته است. او سراینده دردناک‌ترین ناله‌ها و جاودانه‌ترین آوازاها در اندیشه بشری بوده است. «سید» در جای‌جای آثار ادبی - نقدی خود، از خیّام و اندیشه‌های وی سخن گفته است. او در مرحله‌ای از زندگی خویش که دچار یک نوع حیرت شده بود، با ترجمه عربی رباعیات خیّام روبرو شد و آنها را زبان حال خویش یافت و بشدت تحت تأثیر قرار گرفت.
۲. اشعاری که سید قطب در برهه‌ای که خود آن را مرحله سرگشتگی نامیده سروده است، بشدت رنگ و بوی اندیشه خیّامی دارد. در این اشعار او هم‌چون خیّام، رویکردی فلسفی و پرسشگرانه در پیش گرفته است و در رمز و راز سرانجام هستی، هدف انسان و مرگ، این معمای هراسناک بشر، تأمل کرده و به شیوه‌های مختلف آن را مطرح نموده است.
۳. سید قطب هم‌چون خیّام، به پدیده مرگ با دیدی واقع‌بینانه نگریسته و آن را با همه تلخی‌هایش می‌پذیرد. مرگی که به قول سید قطب، هر فکر و اندیشه رمیده‌ای را در اذهان جستجوگر بشری از میان می‌برد؛ مرگی که هم‌چنان در حرکت است و آدمی هیچ احساسی از حرکتش ندارد. عمر انسان، تنها مانند خواب و خیالی است که وقتی به خود می‌آییم، دیو هراس‌انگیز مرگ و فنا نیز بیدار می‌شود و سایه‌های آن، هر کسی را در بر خواهد گرفت.
۴. بخشی دیگری از اندیشه‌های خیّامی، دارای روح پرسشگرایانه‌اند. سید قطب نیز شاعری اندیشه‌گرا در جهان هستی و رازهای پنهان آن است. پرسش‌های او ریشه در تفکر و تأمل وی در اسرار حیات دارند و با مسائل سیاسی و اجتماعی زمان شاعر بی‌ارتباطند. سید قطب هم‌چون خیّام، گاه و بی‌گاه در اندیشه‌های فلسفی خود غرق می‌شود و پرسش‌هایی را که در ذهن دارد، بر زبان جاری می‌سازد.
۵. حیرت و گم‌گشتگی روحی و فکری، یکی دیگر از عناصر غالب در اندیشه‌های خیّام است. قصائد بسیاری از سید قطب، نمودهای روشنی از دنیای ناامیدی و سرگردانی فکری او هستند؛ دنیایی که شباهت‌های فراوانی با جهان فکری خیّام دارد. انسان در اندیشه سید قطب نیز ناخدایی است که کشتی‌اش در میانه امواج پرتلاطم و طوفانی، راه خود را گم کرده است و هرچه نیک می‌نگرد، ساحل نجات‌بخشی در فراسوی امواج خروشان نمی‌بیند.
۶. روح سید قطب، روحی مالا مال از درد و اندوه است و هم‌چون خیّام، خواستار رهایی از بند غم. دریغ بر عمر بر باد رفته و بویژه دوران خوش جوانی نیز، جایگاه ویژه‌ای در رباعیات خیّام دارد که مشابه چنین مضمونی در

شعر سید قطب هم به روشنی دیده می‌شود؛ به این ترتیب که شاعر از گذشت روزهای خوش جوانی، ناله سر می‌دهد.

### پی‌نوشت‌ها

(۱) با مراجعه به کتاب «الترجمات العربية لرباعیات الخیّام» (بکار، ۱۹۸۸: ۲۷ به بعد)، به ترجمه‌های بسیاری از رباعیات خیّام در هر یک از کشورهای عربی برمی‌خوریم که بیانگر حضور پررنگ این شاعر ایرانی در جهان معاصر عرب است. این ترجمه‌ها که بالغ بر ۹۰ ترجمه هستند، گاهی به صورت نظم و گاهی به شکل نثر صورت گرفته‌اند (همان). علاوه بر این، بالغ بر سیصد کتاب درباره خیّام و اندیشه‌های او و نیز صدها مقاله پژوهشی در این زمینه به رشته تحریر درآمده است (درویش، ۲۰۱۰: ۷).

(۲) سید قطب ابراهیم موشه، در سال ۱۹۰۶ در روستای «موشه»، از استان «اسیوط» مصر به دنیا آمد. در سال ۱۹۳۳، موفق به گرفتن مدرک کارشناسی در رشته ادبیات عرب شد. حدود شش سال در وزارت معارف مصر تدریس کرد. به حزب «الوفد» پیوست و در مجلات آن، به نوشتن مقالات بسیاری پرداخت. در سال ۱۹۵۳، به جماعت «اخوان المسلمین» ملحق شد و تا پایان عمر در این حزب باقی ماند. به دلیل اتهام کودتا علیه رئیس جمهور مصر، جمال عبدالناصر، چندین بار زندانی شد و سرانجام در سال ۱۹۶۶، حکم اعدام او صادر شد و به شهادت رسید (نک: الخالدی، ۱۹۹۱: ۱۵-۱۷). سید قطب پیش از پرداختن به مسائل اسلامی، به عنوان یک شاعر و ناقد بزرگ در مصر مطرح بود و زندگی خود را با فعالیت‌ها و پژوهش‌های ادبی آغاز نمود. او در فاصله‌ی زمانی بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۰، قصائدی را در روزنامه‌ها و مجلات آن زمان مصر منتشر کرد که بعدها در سال ۱۹۸۹ گردآوری شد و در دیوانی به چاپ رسید. التصوير الفتی فی القرآن الکریم، التقد الأدبی (أصوله ومناهجه)، مهمة الشاعر فی الحياة، کتب وشخصیات و...، از دیگر آثار ادبی سید قطب است.

(۳)

أورد به اضطرابم اولّ به وجود  
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود  
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود  
زین آمدن و بودن و رفتن، مقصود

(۴) سید قطب، از ترجمه «احمد رامی» در نقل رباعیات خیّامی بهره می‌گیرد.

(۵) ترجمه عربی رباعی در دیوان سید قطب (۲۰۰۶: ۲۵۴-۲۵۵):

ما برأی قدمتْ هذي الديرارا  
سأضطرّ للرحيل اضطراراً  
واختياري إن استطعت اختيارا  
بنت كرم صبهاء تجلو الهموما

(۶) ردّپایی در شنزارها

(۷) زُمر: گروه‌ها و جماعت‌ها

(۸) ضلّة: حیرت و سرگردانی

(۹) نامة: هر نوع صدای ضعیف و پنهان

(۱۰) «الغد المجهول»

(۱۱) «السرّ» یا «الشاعر فی وادی الموتی»

(۱۲) «یوم الخریف»

(۱۳) قطین الدار: ساکنان خانه

(۱۴) کنود: ناسپاسی و کفران نعمت؛ از (نکد النعمة): نعمت را انکار می‌کرد و ناسپاسی گفت.

(۱۵) سرگردان

## کتابنامه

### الف: کتاب‌ها

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۵۶)؛ از این اوستا، تهران: مروارید.
۲. بگّار، یوسف (۲۰۰۴)؛ جماعة الّدیوان وعمر الخیّام، الطّبعة الأولى، بیروت: المؤسّسه العربیة للدراسات والنّشر.
۳. جعفری، محمّد تقی (۱۳۷۲)؛ تحلیل شخصیت خیّام، چاپ سوّم، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
۴. حوده، عادل (۱۹۸۷)؛ سید قطب من القرية إلى المشنقة، الطّبعة الأولى، القاهرة: سینا للنّشر.
۵. الخالدي، صلاح عبدالفتاح (۱۹۹۱)؛ سید قطب من المیلاد إلى الاستشهاد، الطّبعة الأولى، دمشق- بیروت: دار القلم - الدار الشّامیة.
۶. خیّام، عمر بن ابراهیم (۱۳۸۴)؛ رباعیات خیّام، تصحیح، مقدّمه و حواشی محمّدعلی فروغی و قاسم غنی، به کوشش بهاءالدین خرّمشاهی، تهران: ناهید.
۷. دشتی، علی (۱۳۴۴)؛ دمی با خیّام، تهران: امیرکبیر.
۸. فروم، اریک (۱۳۸۵)؛ گریز از آزادی، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، چاپ نهم، تهران: مروارید.
۹. قطب، سید (۲۰۰۶)؛ التّفد الأدبی: أصوله ومناهجه، الطّبعة التاسعة، القاهرة: دار الشّروق.
۱۰. ----- (۲۰۰۵)؛ فی التّاریخ... فکرة ومنهاج، الطّبعة التاسعة، القاهرة: دار الشّروق.
۱۱. ----- (۱۹۸۸)؛ فی ظلال القرآن، مجلد ۶، ط ۱۵، القاهرة: دار الشّروق.
۱۲. ----- (۱۹۸۳)؛ کتب وشخصیّات، الطّبعة الثالثة، القاهرة: دار الشّروق.
۱۳. میرقادری، سید فضل‌الله (۱۳۸۵)؛ شعر تأملی در ادبیات عربی معاصر، چاپ اوّل، شیراز: نوید شیراز.
۱۴. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳)؛ چشمه روشن، تهران: علمی.

### ب: مجلّه‌ها

۱۵. پروینی، خلیل؛ حسین چراغی‌وش (۱۳۸۵)؛ «نگاهی به مراحل و ویژگی‌های نقد ادبی سید قطب»، مجلّه انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱، صص ۴۳-۷۱.
۱۶. عبدالحمید عبدالسلام، حسن أحمد (۱۴۱۶)؛ «أصداء شعر العقّاد فی شعر سید قطب»، کلیة اللّغة العربیة، القاهرة، العدد ۱۴، صص ۱۱۹-۱۶۴.

۱۷. محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۸۹)؛ «خیام‌پژوهی با تکیه بر جهان معاصر عرب»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳ (پیاپی ۷)، صص ۱-۲۰.
۱۸. میرزایی، فرامرز و دیگران (۱۳۸۹)؛ «مرگ‌اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی: صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۵۹-۱۷۷.
۱۹. نظری، نجمه؛ ناهید خسروی (۱۳۹۰)؛ «اخوان، پرسشگری از تبار خیام»، فصلنامه علمی - پژوهشی زبان و ادب فارسی (ادب و عرفان)؛ دانشگاه آزاد همدان، شماره ۳ (۹)، صص ۷۳-۹۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## تأثير الأفكار الخيامية على شعر سيد قطب<sup>١</sup>

أيوب مرادي<sup>٢</sup>

الأستاذ المساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة بيام نور

### الملخص

الأفكار والآراء الفلسفية للخيام قد تركت تأثيراً عميقاً على الشعر والأدب المعاصر العربي. ظلَّ أسئلته المملوءة بالحيرة التي رسخت في العالم العربي من قبل ترجمة رباعياته باللغة العربية، يمكن مشاهدتها في كثير من الآثار الأدبية وفي شعر بعض الشعراء المعاصرين العرب. سيد قطب الأديب والمفكر والشاعر المعاصر المصري كان من جملة هؤلاء الشعراء والذي تحدّث كثيراً من خلال آثاره الأدبية والنقدية من شخصية الخيام وتأملاته الفلسفية. علاوة من ذلك قد تأثر بالأفكار الخيامية في شعره أيضاً. هذه الدراسة بالمنهج التحليلي - التوصيفي في ضمن البحث من آراء سيد قطب للخيام ورؤاه، درست شعر سيد قطب من منظور تأثره بالأفكار الخيامية. نتائج هذا البحث تدلّ بأن سيد قطب في مرحلة من حياته أصيب بنوعٍ من الحيرة والشكّ الفلسفي وأشعاره التي أنشدت في هذه المرحلة كانت متأثرةً شديداً.

الكلمات الدلّيلية: شعر سيد قطب، رباعيات الخيام، الشعر المصري المعاصر، الأدب التطبيقي.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی